

با این کار راه برای استقرار روابط کامل بین دو کشور که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳ با هم می‌جنگیدند، باز شد و معامله گران آمریکایی عازم هانوی شدند.

در سرتاسر ایالات متحده، در عین حال که زخم مناقشه‌ای که به بهای جان هشتاد و پنج هزار آمریکایی تمام شد، رو به بهبود می‌رفت، این تصمیم در رسانه‌های گروهی انعکاسی گسترده یافت. مخالفان گفتند که رئیس جمهور «وعده خود را از یاد برده است»، اما کلینتون پاسخ داد که چنین نیست و او «مطلقاً متقاعد شده است» که امروز لغو تحریم «بهترین روش» برای تشویق ویتنام به همکاری در روشن ساختن وضع سربازان گمشده آمریکا در آن کشور است.

رئیس جمهور آمریکا همچنین گفت که چندین «دفتر ارتباط» در ویتنام دایر می‌شود تا به آمریکائیبانی که برای کار و تجارت به این کشور می‌روند، کمک کند. بدیهی است این بدان معنی است که مأموریت گروه‌های کنسولی که از چند ماه پیش در ویتنام به کار مشغولند، رسمیت می‌یابد.

البته، این اقدام ناگهانی نبود. مدتی پیش سنای آمریکا با ۶۲ رأی موافق در برابر ۳۸ رأی مخالف، لغو تحریم را تصویب کرد.

هانوی بارها اعلام کرده است که همه اسیران آمریکایی آزاد شده‌اند، اما نظامیان و هنری کیسینجر باور نمی‌کنند و مدعی هستند که هنوز تکلیف ۲۲۳۹ نفر آمریکایی معلوم نیست. از سوی دیگر، گروه‌های چندی عازم محل شده‌اند و بعضی موارد روشن شده، ولی تکلیف عده‌ای هنوز معلوم نیست. با این حال، مقامات آمریکایی اعلام کرده‌اند که هانوی «کوششهای خود را برای روشن شدن موضوع دوچندان کرده است».

نیویورک تایمز نوشت که «دیگر تحریم ویتنام به سود آمریکا نیست»، و این بدان سبب است که از يك سال پیش ژاپن تحریم ویتنام را لغو کرده و به گونه‌ای شکفت آثار تحریم آمریکا را کاهش داده است.

گرچه کلینتون ادعا کرده است که لغو تحریم ویتنام به هیچ‌رو بنا بر ملاحظات اقتصادی نبوده است، باید گفت که فشار بخشی از محافل بازرگانی آمریکا در گرفتن این تصمیم دخالت داشته است. اینان حاضر نبوده‌اند رقیبان آسیایی و اروپایی را در ویتنام تنها ببینند.

ویتنام پس از دهه هشتاد و ناپودی پدرخوانده‌اش شوروی، راه اقتصاد آزاد را برگزید. از نیشخند تاریخ، مهمترین سرمایه‌گذاران خارجی، ضد کمونیستی‌ترین کشورهای آسیا هستند: کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، هنگ کنگ و ژاپن.

● مطلبی که پس از این مقدمه می‌خوانید، دربرگیرنده دو گزارش کوتاه خبری درباره اوضاع اقتصادی و اجتماعی ویتنام است:

گزارش کوتاه لوموند با عنوان «آشتی ویتنام و آمریکا» و گزارش خبری نوول آیزرواتور با عنوان «هانوی جوانی می‌کند».

در پایان نیز نتیجه‌گیری آقای دکتر مصطفی رحیمی - آمده است که می‌توان گفت سوغنامه‌ای برای ویتنام است و شرحی مختصر به منظور توصیف آنچه در ویتنام می‌گذرد.

به هرحال، چاپ این مطلب می‌تواند انگیزه‌ای باشد برای تجزیه و تحلیل دقیق و علمی شرایطی که ویتنام را به این جا کشانده و یا دیگر کشورهای کمونیستی را ناگزیر کرده است که راه اقتصاد به اصطلاح مبتنی بر بازار را انتخاب کنند.

(۱) آشتی ویتنام و آمریکا

● تصمیم آمریکا مبنی بر لغو تحریم ویتنام راه را بر عادی شدن روابط و آشننگتن و هانوی می‌گشاید. با وجود مخالفت «جنگجویان سابق» با این آشتی، کلینتون برآن شد تا گذشته را فراموش کند و روابط بازرگانی با کشوری را که در حال شکفتگی کامل اقتصادی است، توسعه دهد.

نخستین واکنش ویتنام از سوی معاون وزیر امور خارجه در مجلس ملی آن کشور ظاهر شد که گفت: این تصمیم «نه تنها به سود ویتنام، بلکه به سود آمریکاست». در هوشی مینه شهر (سایگون)، این واقعه را با هوا کردن بالون بزرگی که علامت پستی کولا بر آن نقش شده بود، جشن گرفتند.

ویتنام با کمتر از ۲۰۰ دلار درآمد سرانه در سال، یکی از فقیرترین کشورهای جهان است، اما

از سال ۱۹۹۰ اقتصاد کشور رو به ترقی چشمگیر است (میزان پیشرفت در ۱۹۹۱ معادل ۶ درصد و در سال ۱۹۹۲ معادل ۸/۳ بوده است). کشاورزی مهمترین منبع درآمد کشور است و ۷۵ درصد از نیروی فعال ویتنام در این بخش اشتغال دارند.

کلینتون که هیچ‌گاه به خدمت نظام وظیفه نرفته و لباس سربازی به تن نکرده است، روز سوم فوریه ۱۹۹۴ (۱۴ بهمن ۱۳۷۲) نخستین گام مهم را برای عادی کردن روابط با ویتنام برداشت و تحریم تجارتی آن کشور را که نوزده سال پیش برقرار شده بود، لغو کرد.

نگاهی کوتاه به اوضاع اقتصادی

و اجتماعی ویتنام

ویتنام، شکست یک حماسه

از: دکتر مصطفی رحیمی

کشور حربه برنده‌ای به شمار می‌رود. و چنین است عقیده معاون دانشگاه اقتصاد هانوی، تحصیل کرده مسکو: «بدون استحکام سیاسی که حکومت ما آن را تضمین می‌کند، توسعه اقتصادی محال است».

خانم مدیر مرکز دانشگاهی «تانگ لونگ»، نخستین انستیتوی غیر دولتی انفورماتیک می‌افزاید: «من هم از همان شروع تحصیلاتم در پاریس کمونیست بودم، اما به محض ورود به ویتنام در ۱۹۷۵ بعد از گرفتن درجه دکتری دیگر کمونیست نبودم و این را اعلام کردم. گفتند که «سگ کثیفی» بیش نیست. می‌گویم ما باید خود را از چنگ کمونیسم نجات بدهیم، زیرا منشاء جزم پرستی و بوروکراسی و تنبلی است. اما به نظر من، از آن لحاظ که از گسترش سرمایه‌داری وحشی جلوگیری کرده، مفید بوده است. امروز باید واقعیت را آن طور که هست، دید. دانشجویان ویتنامی سال ۱۹۹۳، جنگ را ندیده‌اند. مثل ما عیش استقلال ندارند، بلکه تشنه پول‌اند. به ایدئولوژیها اعتنایی ندارند و می‌خواهند زندگی خود را براساس ارزشهای دیگری بنا کنند. برای کمک به آنهاست که من این مرکز را دایر کرده‌ام.

امروز دوست شاگرد دارم. با آنان چنان رفتار می‌شود که با فرزندان رهبران حزب و دهقان‌زاده‌ها. کمترین توقع مالی از دولت ندارم، اما مؤسسه ما بدون کمک مالی بنیاد مادام میتران و یک مؤسسه آلمانی و نیز کمکهای استاد سابقم در پاریس، نمی‌تواند به فعالیت خود ادامه دهد.

دولت ویتنام از این بانوی سرکش گستاخ، ولی وطن‌دوست دعوت کرده است که در سفر رئیس‌جمهور فرانسه و همسرش به ویتنام، مادام میتران را همراهی کند. این چشمکی است به «دوستان فرانسوی» و نیز به محافل روشنفکری پایتخت که با دیدن همزیستی لیبرالیسم لگام گسیخته اقتصادیات و روش آهنین رژیم استالینیستی - که هنوز هم زندگی سیاسی ویتنام را در هم می‌شکند - سرگیجه گرفته‌اند. بر پارچه‌های بزرگ به «رئیس‌جمهور فرانسه و بانو» خوشامد گفته بودند که فرانسه اعلام کرد بانو میتران به علت سرماخوردگی شدید بستری است. دانشجوی «مرکز دوستی فرانسه و ویتنام» می‌گوید: «منی دادم چرا تغییرات اقتصادی لزوماً به یک تحول سیاسی منتهی نمی‌شود؟». یک «مدرسه کاپیتالیستی» دیگر در تابستان ۱۹۹۲ با کمک «اتاق بازرگانی و صنعتی پاریس» تأسیس شده است. یکی از معلمان فرانسوی این مرکز می‌گوید: «ویتنام در حالت اسکیزوفرنی [دوگانگی شخصیت] به سر می‌برد؛ سخنان حکومت همان جزئیات است، اما واقعیت اقتصادی تمام افسارهای کنترل را پاره کرده است. مثلاً، معلوم نیست واقعاً چه چیزهایی وارد مملکت می‌شود. از مرز چین در نزدیکی لانگ‌سون هزاران عابر از

ویتنام، پس از دهه هشتاد با نابودی پدرخوانده‌اش شوروی، راه اقتصاد آزاد را برگزید. از شوخی‌های تاریخ این که مهمترین سرمایه‌گذاران خارجی در آنجا، ضد کمونیستی‌ترین کشورهای آسیا هستند: کره جنوبی، ناپوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ و ژاپن.

ویتنام، ضمن تحکیم بوغ فشار بر روشنفکران ناراضی که استالینیست‌های قدیمی به آنها لقب «سپاس» داده‌اند، و راهائی از زیر بار مشکل کامبوج، رفته رفته قفل‌های اقتصادی را می‌گشاید، روابط خود را با دیگر کشورها بهبود می‌بخشد و حتی انتظار دارد به اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا (آسه‌ان) که روزی برای جلوگیری از گسترش کمونیسم تشکیل شده بود، بپیوندد.

لیاقتهای فردی بیشتر استفاده می‌کند و بیش از (کلکتیویسم) مایه رونق زندگی خلق می‌شود».

اما هنوز به نظرش غیر عادی نمی‌آید که این الزامهای عملی ناساز با تئوری را در لفاف زیبای عبارتهایی از قبیل «راه درست حزب که کشور و ملت را با روشن بینی هدایت می‌کند بپوشاند. این بار به سراغ یک بوروکرات عضو کمیته خلق شهر بزرگی می‌روم در ۱۵ کیلومتری مرز چین؛ شهری که پس از عادی شدن روابط پکن و هانوی بسیار پیشرفت کرده است. می‌پرسم اقتصاد و سیاست شما هنوز هم کمونیستی است؟ می‌گوید:

«اقتصاد، اقتصاد است و سیاست، سیاست» و این عبارت کوتاه سخنرانی‌های طولانی رهبران ویتنام و حتی راه حزب را به خوبی خلاصه می‌کند. مجلس ملی ویتنام در ۱۵ آوریل ۱۹۹۲ با تصویب قانون اساسی جدید، رسماً مالکیت خصوصی وسایل تولید را تضمین کرد که مرحله نخست تولد واقعی اقتصاد مبتنی بر بازار است. البته «حزب کمونیست که همچنان نیروی اداره کننده دولت و جامعه است»، انحصار قدرت را در دست دارد. به عبارت روشن‌تر، ویتنام اقتصاد آزاد را جانشین اقتصاد سوسیالیستی کرده و حزب کمونیست به انجام رساندن این مهم را به عهده گرفته و بر اجرای آن نظارت می‌کند. آیا تناقضی در کار است؟ به عقیده نخست‌وزیر پیشین سنگاپور که از یک سال پیش به دعوت رهبران هانوی درباره بهترین راه ترقی کشور مطالعه می‌کند، جواب منفی است. وی که در کشور کوچک سنگاپور اقتصاد فوق‌العاده آزاد را همراه با دیکتاتوری فوق‌العاده بسته یقه سفیدها با توفیق آزموده است، به آنان توصیه کرده که بر عکس آنچه تصور می‌شود، رژیم سختگیر ویتنام به سبب استحکامش، برای تغییر دادن

به گفته روزنامه‌نگار معروف فرانسوی اولیویه تود [که چند سال پیش کتابی درباره سقوط سایگون نوشت]، «عارضه جنوب ویتنام به شمال سرایت کرده است». اگر رژیم ویتنام همچنان استبدادی است، اقتصاد کشور همان است که جنوب پیش از سقوط سایگون، توصیه می‌کرد. نیویورک‌تایمز نوشت: «از نظری می‌توان گفت که سایگون، و نه هانوی، برنده جنگ بوده است؛ ویتنام امروز مانند چیزی است که آمریکا با پیروزی خود از آن انتظار داشت، با کمی تفاوت». در یک کلام، لغو تحریم اجتناب‌پذیر بود. (لوموند، ۵ فوریه ۱۹۹۳)

(۲) هانوی جوانی می‌کند

هنگامی که از یک مزرعه‌دار ویتنامی می‌پرسم که رژیم این کشور هنوز هم کمونیستی هست یا نه؟ جواب می‌دهد: «منی دادم، همین قدر می‌دانم که امروز در سایه (اقتصاد جدید)، همین که مالیات کشاورزی را به میزان دوازده درصد محصول برنج مزرعه‌ام پرداختم، می‌توانم با بقیه‌اش هر چه می‌خواهم بکنم؛ می‌توانم به یک تاجر اهل هانوی بفروشم یا به یک صادرکننده یا به کاسب محل، تعیین قیمت هم دیگر در دست دولت نیست.

نتیجه اینکه، در چهارسال گذشته توانستم یک یخچال دست دوم و یک تلویزیون بخرم. و حالا هر ماه بطور متوسط شصت هزار دونگ (شش دلار) پس انداز می‌کنم تا یک موتورسیکلت بخرم». مخاطب من راضی است و خوشحال. در مزرعه‌اش دو خوک می‌بینم و یک گاو، با حوض پرورش ماهی و تعداد زیادی مرغابی؛ می‌گوید: زمین متعلق به دولت است، ولی اختیارش در دست من.

به سراغ رئیس کمیته خلق ناحیه «دا-تون» می‌روم. عکس هوشی‌مین در کنار تصویر معابد کهن بردیوار است، با تقویم دیواری پر نقش و نگار، هدیه یک کمپانی ژاپنی. می‌گوید: «نسبت به سال ۱۹۸۵ سطح زندگی‌ها دو برابر ترقی کرده.

اینجا زمین خیلی بارور است و ما در مزرعه نه‌هزار نفریمان، یک نفر بیکار هم نداریم. حزب و دولت حق داشته‌اند که سیاست خود را عوض کنند اقتصاد آزاد را انتخاب کنند.» او در زمان جنگ ستوان بوده و دست راستش را از دست داده. از زمان جوانی کمونیست بوده و نوزده سال است که رئیس کمیته است. به مزرعه‌اش افتخار می‌کند و به خانه‌های نوساز آن و به بازاری که زیر بار کالاهای وارداتی جای سوزن انداختن ندارد.

مخاطب من با فصاحت تمام از این ترقی واقعی و کشاورزی خانوادگی و تجارت خصوصی و اقتصاد آزاد ستایش می‌کند و می‌گوید اینها «از

آنچه تازگی داشت آن بود که آمریکا می‌خواست بدترین نوع سرمایه‌داری را به دست فاسدترین افراد برملتی که تازه از چنگ استعمار فرانسه رها شده بود، تحمیل کند. در آن روز سوسیالیسم و کمونیسم آبرویی فراوان داشت.

گفتگو از این بود که شوروی به زودی در مبارزه اقتصادی بر آمریکا سبقت خواهد گرفت و با این کار سوسیالیسم به بنای فرهنگی نو برای ساختن انسان تراز نوین خواهد پرداخت و کاپیتالیسم سخت رسوا بود زیرا دوازده سال پیش از آغاز آن حماسه، سرویس جاسوسی آمریکا حکومت ملی مصدق را سرنگون کرده بود (وددها کار نظیر آن). و استعمار نو خشن‌تر، فاسدتر،

بی‌پروا تر از استعمار کهن بود؛ زیرا مثلاً انگلستان - به شهادت اسناد منتشر شده - در اوج قدرت استعماری، به مأموران خود سفارش می‌کرد که حتی المقدور کارگزاران خود را از بین اشخاص خوشنام انتخاب کنند، اما آمریکا در غرور مستانه خود هیچ‌گاه این ملاحظات را منظور نمی‌داشت (و نمی‌دارد).

ملتی ضعیف و گرسنه در برابر مخوف‌ترین ماشینهای جنگی جهان متعرض می‌جنگید و این، به خودی خود کافی بود تا همدردی و همنوایی بیشترین افراد بشر را برانگیزد. کار به جایی رسید که در جبهه غرب تکانی سخت پدید آمد: دوگل استقلال طلب بیش از پیش از آمریکا دور شد، اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوئد، در پیشاپیش صف مخالفان تعرض به ویتنام در راه پیمایی شرکت جست، حتی روزنامه‌های دست و پا بسته ایرانی به دفاع از مردم ویتنام پرداختند و آدمی چون شاه ایران جنگ را «بی‌سرانجام» خواند...

آمریکا تصور می‌کرد کار این ملت بی‌سلاح و فقیر در عرض چند ماه ساخته است، اما با ادامه یافتن کارزار و بر خاک افتادن عده زیادی از سربازان آمریکایی - که البته خونشان سرخ‌تر از هر بشر دیگری بود - هیأت حاکمه آن کشور عقل خود را باخت: دست به کشتار مردم زد، برنجزارها را سوزاند، کلبه‌ها را با خاک یکسان کرد و بر سر مردم بمب ناهالم فرو ریخت.

مقاومت بیشتر و بیشتر شد و توحش مهاجم هم. کار به جایی رسید که گلدواتر، کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا، به دولت پیشنهاد کرد که با بمب اتمی وارد میدان شود. با بمب اتمی! همه حسابها به هم خورده بود: سرمایه‌داران آمریکایی که مقدم بر هر چیز به فکر تأمین دلار بیشتر بودند، فریاد زدند که این جنگ «دیگر صرف نمی‌کند».

بیرمردی با موی سپید و دستی لرزان از پیری - اما با قلبی جوان و شجاع - به نام «راسل» که در سال ۱۹۲۴ بسیار زودتر از هر متفکر دیگری پنبه کمونیسم رازده بود، بهاخاست و به مدد سارتر برای

● رهبران ویتنام، پس از آن که از کمونیسم سر خوردند، نه مستشار از سوئد آوردند که سوسیالیسم و دموکراسی را با هم پیوند زده، نه از هند که آزادی را همراه با اقتصاد ارشادی برگزیده است، بلکه از میان همه، از رهبران سنگاپور مدد خواستند؛ و می‌دانیم که سنگاپور نمونه بارزی است از اقتصاد وابسته به غرب همراه با حکومت دیکتاتوری.

ویتنام ضمن تحکیم یوغ فشار بر روشنفکران ناراضی که استالینیست‌های قدیمی به آنان لقب «سمپاش» داده‌اند، بارهایی از زیر بار مشکل کامبوج، رفته رفته قفلهای اقتصادی را می‌گشاید، روابط خود را با دیگر کشورها بهبود می‌بخشد و حتی انتظار دارد که به اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا (آسه‌آن) که روزی برای جلوگیری از توسعه کمونیسم تشکیل شده بود، ملحق شود!

دعوت از رئیس‌جمهور فرانسه، نخستین دیدار کننده یک کشور غربی، برای ویتنامی‌ها سمبل آشتی با غرب و انتظار برقراری روابط عادی دیپلماتیک با آمریکا است.

(نورل آبرواتور، ۱۱ فوریه ۱۹۹۳)

(۳) برنده و بازنده

(نتیجه‌گیری مترجم)

جنگی که از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۲ به مدت هشت سال در ویتنام جریان داشت، به تمام معنی حماسه‌ای عظیم بود، به چند دلیل:

- جنگ ملتی برهاخاسته در برابر استعمار نوین بود؛

- جنگ سوسیالیسم با کاپیتالیسم بود؛

- جنگ ضعیف با قوی بود و جنگ فقر با ثروت؛

- و سرانجام جنگ ایمان با ماشین جنگی مخوف قرن بیستم بود.

همراه با اینها، جنگ ویتنام جنگ قانون با خودسری بود، زیرا آمریکا و ویتنام جنوبی صراحتاً قرارداد صلح ژنو را که به موجب آن می‌بایست برای رفع اختلاف ویتنام شمالی و ویتنام جنوبی به آراء عمومی مردم مراجعه شود، زیر پا گذاشتند و جنگی خشونت‌بار و موحش را بی‌ریختند. جنگهای استقلال سابقه‌ای طولانی داشت، اما

کوهستانها می‌گذرند و هر چیزی را که در چین قابل خرید است با خود می‌آورند: جعبه کوکاکولا، آب‌جو، پارچه، تلویزیون، یخچال و غیره. این قاچاقی که دولت تحملش می‌کند، هم جیب مأموران گمرک را رونق می‌بخشد و هم مغازه‌های رنگین‌هانی را، حتی آنهایی را که در کنترل دولت است. نخست‌وزیر در پائیز گذشته گفت: «یکی از کارهای مهم دولت مبارزه با فساد مأموران است». به تازگی، هنگام ترمیم هیأت دولت، دست کم سه وزیر به علت ثروت اندوختن از راه‌های نامشروع کنار گذاشته شدند.

یک مرکز بازرسی دولتی نیز در تابستان سال ۱۹۹۲ اعلام کرد که در مدت هیجده ماه بیش از پنج هزار پرونده فساد تشکیل شده است. هانوی، کندتر از سایگون تغییر می‌یابد. پایتخت چهره عبوس و زیبایی کهنه خود را حفظ کرده است، اما شهر شاهد زندگی تازه‌ای است.

بازارها و مغازه‌ها پر از کالا است. موتوسیکلت‌های ژاپنی به بازار آمده و شماره اتومبیل‌های شخصی در مدت سه سال، صد برابر شده است. لباسها از سادگی به زیور گراییده و لباس متحدالشکل سبز زیتونی تا حدی در برابر «چین» و «تی‌شرت» عقب‌نشینی کرده و کلاه «بیس‌بال» جا را برای کلاه سنتی تنگ کرده است. در انتظار این که بدانند آیا کمونیسم با نوآوری سازگار است یا نه، مردم عجلاناً برای امکان دسترسی به کالاهای رنگارنگ خارجی به داشتن دو شغل خو گرفته‌اند، یکی رسمی و یکی «موازی». پیاده‌روها پر از کالاهای جورواجور است. یک کارمند ساده هر ماه ۶۰ هزار دونگ (۶ دلار) حقوق می‌گیرد. یک استاد دانشگاه ۲۰۰ هزار دونگ (۲۰ دلار) و یک کارمند بنگاههای خصوصی ۵۰ هزار دونگ (۵ دلار)، درحالی که یک جفت کفش وارداتی ۲۰۰ هزار دونگ قیمت دارد و یک یخچال ژاپنی چهار میلیون دونگ. معلمان مرتباً برشمار درسهای خصوصی می‌افزایند. کارمندان اتومبیل‌های دولتی را برای گردش دادن مسافران خارجی اجاره می‌کنند. دلار پول رایج دیگر ویتنام شده است. استحکام دونگ در مقابل دلار (یک دلار معادل ۱۰ هزار دونگ) بازار سیاه را از بین برده است. صادرات مرتباً رو به ترقی است. به اضافه همه چیز، بدون فاجعه اجتماعی. فقط وتوی آمریکا مانع از الحاق ویتنام به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، یعنی کلید سرمایه‌گذاریهای خارجی است (تصور می‌رود به دنبال لغو تحریم بازرگانی ویتنام از طرف آمریکا این مانع هم برداشته شده باشد - م.)

از نظر سیاسی، نمایندگان ویتنام جنوبی که اصولاً طرفدار تغییر بوده‌اند، شمال را تسخیر کرده‌اند، حتی دفتر سیاسی حزب را. یکی از اینان که ۶۹ ساله است و طرفدار جدی اقتصاد مبتنی بر بازار، به ریاست دولت برگزیده شده است.

رسیدگی به جنایات آمریکا در آن جنگ دادگاهی تشکیل داد که از هر نظر بی سابقه بود؛ دادگاهی دور از مصالح دولتی با فکر و داوری جمعی فیلسوف و نویسنده و افراد ملی و خوشنام. در این دادگاه کار تنظیم کیفرخواست به عهده سارتر بود. وی نوشت:

حکومت آمریکا مقصر است، زیرا بنا به اعتراف خودش عالماً و عامداً جنگی نمونه‌ای را رهبری می‌کند تا با کشتاری عام (ژنوسید) به همه ملت‌های جهان جنگ و دندان نشان دهد... کشتار عام کنونی در ویتنام - که پاسخی است به جنگ توده‌ای - نه تنها بر ضد ویتنامی‌هاست، که بر ضد تمام افراد بشر جریان دارد. هنگامی که دهقانی ویتنامی در برنجزارها بر اثر دروسلسل بر زمین می‌افتد، همه ما در شخص او به زمین می‌افتیم. بدین گونه ویتنامی‌ها برای همه مردم دنیا مبارزه می‌کنند... این جنگ، در بند کردن و به انحطاط کشاندن همه ما را سرلوحه کار خود قرار داده است... گروهی که در پشت سر ویتنام هدف آن و هدف تهدید آن است، همه نوع بشر است.^۲

مجموعه این صداها و انعکاس آن جنایتها در وجدان مردم آمریکا اثر کرد. دانشجویی در تظاهرات ضد جنگ کشته شد و دولت آمریکا فهمید که جبهه تازه‌ای بر ضد او گشوده شده است: این بار در خاک آمریکا و به دست مردم آمریکا.

تلاشی تازه آغاز شد تا جنگ «محرمانه» پایان پذیرد. اما مردم جهان با شگفتی دیدند که ویتنام شمالی نپذیرفت! واسطه پشت سر واسطه... همه بیهوده. کاریکاتوری در یک مجله فرانسوی، جانسون رئیس جمهور آمریکا را نشان می‌داد که در برابر هوشی مینه تعظیم کتان التماس می‌کند که «محض رضای خدا تسلیم شوید! اما ویتنام پیروزی می‌خواست و بدان رسید: در سال ۱۳۵۲ آخرین مزدوران سرشناس آمریکا از بام سفارت آمریکا در سایگون با هلی کوپتر فرار کردند و عده‌ای هم جا ماندند.

اما این پیروزی به ظاهر پیروزی بود... نیشخند تاریخ یک بار دیگر واقعه‌ای تلخ را تکرار کرد. قرن‌ها پیش، در ایران، سرداری دلاور به نام ابومسلم به ظلم بنی امیه پایان داد ولی از بد روزگار بیدادی بدتر را جانشین آن کرد: ظلم بنی عباس... و چرخ تاریخ گشت و گشت تا قهرمانی در ویتنام به نام هوشی مینه نظامی کور و خشن را جانشین کاپیتالیسمی فاسد کرد.

آنچه مردم ویتنام در این مدت دیدند، محرومیت بود و ادامه فقر؛ حتی یک ورق روزنامه نبود تا این رنج را منعکس کند و شاعری را آزاد نگذاشتند تا

از این دردها بنالد... سطح زندگی مردم در حد سطح زندگی مردم بنگلادش ماند. چنین بود تا شوروی متلاشی شد و مردم محروم ویتنام که زیر بار دیکتاتوری مداوم فرهنگشان، هوششان و حتی گویی حواس پنجگانه‌شان مختل شده بود، به چیزی پناه آوردند که پانزده سال پیش در سایگون به خاک سپرده بودند.

در گزارشی که چهار سال پیش در ۱۹۹۰ منتشر شد، اوضاع جدید ویتنام به این شرح بیان شده بود:

در محله چینی‌ها [در سایگون] مغازه‌ها دوباره باز شده [دقت کنید: بسته بوده] و زندگی شبانه با رستورانهای بسیار وسیع و چندین مرکز تریاک‌گشی، دوباره آغاز شده است. فحشاء و مواد مخدر از دو سال پیش بازگشتی تماشایی داشته است. ظاهراً امروزه نزدیک بیست و دو هزار روسی در شهر هوشی مین (سایگون) زندگی می‌کنند و شمار معتادان به ۲۶ هزار نفر می‌رسد.

پس از آن پیروزی، اینک سایگون کاسبکارها، سایگون خوشگذرانها، سایگون فاسد، آرام و آرام از پشت شهر هوشی مینه سر برمی‌کشند: گویی کمونیسم صادر از شمال موفق نشده است در فرهنگ سوداگر جنوب نفوذ کند. (تاکید از مترجم).

حتی اعضای «کمیته خلق» اتومبیل‌های سیاه ساخت شوروی را با رنو و بی.ام.و. و بنز عوض کرده‌اند [حالا که نشد به «خلق» برسند، دست کم به خود برسند]... «کلوب شبانه» یک کشتی عظیم، ثابت در ساحل، با تمام زرق و برق غربی آن، میعادگاه جوانان پولداری است که هر شب با نفقه صفحه‌های وارداتی می‌رقصند؟ چه رؤیای خوشی و چه بیداری تلخی! و این تلخی بعدی وسیع‌تر دارد:

چنانکه پیش از این گفته شد، آمریکاییان شادی می‌کنند که پس از چهار سال پیروز شده‌اند و فاتحانه به ویتنام بازمی‌گردند. لوموند کاریکاتوری داشت که نشان می‌داد هواپیماهای بمب افکن آمریکا اینک کاسبکاران را بر خاک ویتنام فرو می‌ریزد. اما اگر زمامداران آمریکا عقل سلیم داشتند، از آن حماسه و این شکست درس می‌گرفتند و به گونه‌ای دیگر وارد ویتنام می‌شدند: آمریکا غیر از خادمان دلار، دانشگاهها دارد و روشنفکرها (هرچند ضعیف) و نویسندگان و مردم فهیم. چرا نمایندگان اینان به ویتنام نرفتند و چرا به مردم نگفتند که در ازاء ستم چهار سال پیش، کلوب تفریحات سالم برای شما ایجاد می‌کنیم و قرائت‌خانه و کتابخانه و تئاتر و... چرا در برابر گشایش روسی‌خانه‌ها و کافه‌های مرکز مواد مخدر خونسرد ماندند؟ (اگر در ایجادش دخالتی نداشته‌اند) و چرا ورود خود را با هوا کردن بالونی بزرگ با نام بهسی کولا جشن گرفتند؟

بهسی کولا کالایی است غیر ضروری، نشانه بزرگ دستکاری در نیازهای بشری و آفریدن نیازهای ساختگی برای رونق گرفتن بیشتر دلار؛ و این دستکاری در نیازها تخطی به ساحت اندیشه نیز هست. این را همه می‌دانند.

با ورود پیروزمندان بهسی کولا و رونق یافتن مراکز آنچنانی، البته حقوق بشر فراموش می‌شود. قدرتمندان در ویتنام اتومبیل‌های درجه سوم شوروی را با بنز درجه اول کاپیتالیستی عوض کردند، ولی همچنان با روشهای استالینی فرمان می‌رانند.

لوموند دیپلماتیک شرحی داشت از شکوه و اعتراض جمعی از روشنفکران ویتنامی به حکومت که از بس تکرار مکرر بود ترجمه نکردم. و در ورود پیروزمندان بهسی کولا و مضافات، نه نشان حمایت از این تیره‌روزی‌ها پیداست و نه حتی تذکری به بنز سواران غافل.

و در این میان، رهبران ویتنام، پس از آن که از کمونیسم سر می‌خورند، نه مستشار از سوئد می‌آورند که سوسیالیسم و دموکراسی را با هم پیوند زده، و نه از هند که آزادی را همراه با اقتصاد ارشادی برگزیده است، بلکه از میان همه، از رهبران سنگاپور مدد می‌خواهند؛ و می‌دانیم که سنگاپور نمونه بارزی است از اقتصاد وابسته به غرب همراه با حکومت دیکتاتوری. می‌بینیم که در کارنامه آمریکای کاپیتالیست و کشورهای کمونیست، حساب همه چیز شده است، جز حساب مردم.

اما در این فضای پرود و دهشت‌بار، مغز مردم باز هم و باز هم کار می‌کند. نیروی که چهل سال پیش آن حماسه بزرگ و فراموش ناشدنی را آفرید، در زیر فشار فقر و استبداد به خواب رفته، اما نمرده است؛ بار دیگر بیدار خواهد شد.

آرزو کنیم که این بیداری همراه باشد با روشن بینی و درس گرفتن از خطاهای گذشته و احترام به آزادی و شرافت انسانی.

● پاورقی‌ها

1. Oliver Todd

۲. جنوب کشور سالها زیر سیطره آمریکا بود و رژیم کاپیتالیستی همراه با فساد فراوان بر آن حاکم. شمال، به رهبری هوشی مینه، روحیه‌ای انقلابی و قناعت‌جو داشت، اما زیرسلطه استبداد کمونیستی - م.

۳. سارتر، کشتار عام، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۱ و ۴۲. (تکیه بر کلمه‌ها از خود سارتر است). این ترجمه مدت کمی پس از انتشار اصل آن در مجله جهان نو به چاپ رسید.

۴. از مجله نول آیزرواتور، شماره ۱۳۲۷، دوازدهم آوریل ۱۹۹۰ - مشروح این گزارش در کتاب «پرسترویکا و نتایج آن»، گردآوری و ترجمه مصطفی رحیمی (انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰) آمده است.